

نقش اصلاحات نظامی خشایارشا بر عملکرد نظامی ارتش هخامنشی (۴۸۶ - ۴۶۵ ق.م)

افسانه گلی* ناصر جدیدی** فیض‌اله بوشاسب گوشه***

چکیده

تحول ساختار و شیوه‌های جنگی ارتش هخامنشی در زمان خشایارشا موجد عملکرد نظامی متفاوت ایشان در جنگ با دولت شهرهای یونان شد. این امر پرسش از شاخصه‌های نظامی تأثیرگذار ارتش هخامنشی را با اهمیت ساخته است. با عطف نظر بدین مهم است که مقاله با رویکرد توصیفی - تحلیلی شاخصه‌های تمایز بخش در ارتش دوره خشایارشا را مورد بررسی قرار می‌دهد. چند ملیتی شدن ارتش، در اختیار گرفتن ابزارها و ادوات جدید و در نهایت تقویت نیروی دریایی برای تداوم کشورگشایی‌ها از مهم‌ترین این شاخصه‌های تمایزبخش در ارتش دوره خشایارشا بود که تأثیراتی چند بر عملکرد نظامی هخامنشیان نهاد. در این میان همسان نبودن شیوه‌های جنگی ارتش چندملیتی خشایارشا عاملی بود که باعث ناکارآمدی سپاه هخامنشی در جنگ با یونانی‌ها گردید.

واژه‌های کلیدی: هخامنشیان، خشایارشا، ارتش، نیروهای جنگی.

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران قبل از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

** نویسنده مسئول: استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

jadidi_naser@yahoo.com

*** استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲۸ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۹ |

مقدمه

پادشاهی نوپای هخامنشی که هسته‌ی اصلی آن را مردمان نیمه کوچ‌نشین و یکجانشین تشکیل می‌دادند، در مرزهای شرقی و غربی با محدوده‌ی گردش اقوام کوچ‌رو و بیابان‌گرد مواجه بود. از سوی دیگر، همزمان با شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشیان سه قدرت بابل، لیدی و مصر وجود داشتند که از قدرت‌گیری پارس‌ها ناخشنود بودند. این شرایط به همراه تحرکاتی که در مرزهای شرقی و غربی انجام شد، کوروش را ناگزیر از برخورد نظامی با حکومت‌های همجوار ساخت. در راستای این استراتژی، ممالک لیدی، بابل، مصر و سرزمین‌هایی در شرق فلات ایران به تصرف کوروش و فرزندش کمبوجیه درآمدند. در اثنای همین فتوحات و با عنایت به موقعیت طبیعی و توان دفاعی نیروهای متخصص بود که ساختار و شیوه‌های جنگی ارتش هخامنشیان تکامل یافت. البته تنها پس از به قدرت رسیدن داریوش بود که تغییراتی اساسی در ساختار ارتش هخامنشیان به وجود آمد. به نظر می‌آید بیشتر اقدامات اداری و خدماتی داریوش در راستای ایجاد قدرت مرکزی قوی و به منظور اقدامات پیش‌گیرانه علیه تحرکات خارجی و داخلی صورت گرفته باشد. چنان‌که شبکه راه‌های منظم نقاط مختلف شاهنشاهی را به هم مربوط و تأسیس گارد جاویدان حکومت مرکزی را در مواقع حساس و اضطراری از وابستگی محض نظامی به ایالات و کوچ‌نشینان اطراف بی‌نیاز می‌کرد.

اما پس از مرگ داریوش علی‌رغم توجه خشایارشا به امور نظامی، ارتش هخامنشی فاقد کارایی لازم بود و در نبرد سرنوشت‌ساز با یونان شکست خورد و پس از آن هم فاقد توانایی لازم برای مقابله با دشمنان داخلی و خارجی بود به طوری که پس از خشایارشا روند افول ارتش شاهنشاهی هخامنشی تداوم یافت و سرانجام در برابر نیروهای اسکندر مقدونی در زمان داریوش سوم توانایی مقاومت نداشته و به سقوط امپراتوری عظیم هخامنشیان منجر شد. برای کنکاش در چگونگی و علل ناکامی خشایارشا در نبردها مقتضی است تا شیوه جنگی و ساختار ارتش در دوره وی مورد کاوش قرار گیرد. با عنایت به این امر، نگارنده درصدد پاسخ بدین پرسش برآمد که ارتش هخامنشیان در دوره خشایارشا چه تحولاتی را پشت سر گذاشت و چه تأثیری بر

کارکرد نیروهای جنگی در این دوره گذاشت؟^۱ در این راستا است که در ادامه‌ی مقاله به روشن ساختن ساختار و تحولات ارتش هخامنشیان در دوره خشایارشا، به ویژه تأثیر این تحولات بر کارکردهای نیروهای جنگی در این دوره می‌پردازیم.

ساختار ارتش هخامنشیان تا دوره خشایارشا

ماهیت اداری - نظامی پارسیان پیش از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی، تحت تأثیر چگونگی اوضاع اجتماعی و معیشتی آنان بوده است، درباره‌ی اوضاع اجتماعی و اقتصادی پارسیان هنگام ورود به جنوب و جنوب غرب فلات ایران ویلیام سامنر دو پیشنهاد را مطرح می‌کند؛ نخست این که آنان قبایل کوچ رویی بودند، و به صورت عشایری زندگی می‌کردند، در پیشنهاد دوم احتمال یکجانشینی آنان را در نظر دارد (Sumner, W.M. 1968:7-31). هر کدام از نظام‌های اجتماعی کوچنده و یکجانشین ساختار دفاعی ویژه‌ای را ایجاد می‌کردند، نیروهای قبیله‌ای اغلب ناپایدار بودند و در مواقع بروز جنگ تحت رهبری رئیس قبیله بسیج می‌شدند، اما هیچ گاه مانند ارتش‌های سازمان‌یافته و دائمی مجهز و منفک نبودند. گزنفون در توصیف زندگی نامه‌ی کوروش، زمانی که او نوجوان و در دربار ماد تحت نظارت پدر بزرگش آستیگ سوارکاری می‌آموخت، بیان می‌دارد از آنجایی که در سرزمین پارس به سبب کوهستانی بودن

^۱. نگارنده به کتاب یا مقاله‌ای که مستقلاً درصدد پاسخ بدین پرسش باشد برنخورده است. گرچه مقاله‌ای با نام «گزارشی درباره بنیادهای تاریخی ارتش خشایارشا» توسط محمد قلی اشتیری، انجام گرفته؛ ولی صرفاً به معرفی گروه‌ها و ملیت‌های تشکیل دهنده سپاه خشایارشا در جنگ با یونان و ویژگی‌های هر یک پرداخته و فاقد نگاه آسیب‌شناسانه می‌باشد. همچنین از مقاله‌ی تحت عنوان «بررسی نقش و جایگاه نظامی ساتراپ نشین‌های غربی ایران در ارتش شاهنشاهی هخامنشی» که توسط محمد کریم یوسف جمالی و علی اکبر شهبادی به انتشار رسیده می‌توان یاد کرد که تنها کارکرد نظامی ساتراپ نشین‌ها را مورد بررسی قرار داده است. «سواره نظام بابلی در ارتش هخامنشی: تحلیل یک سند بابلی درباره زمین اسب» از حسین بادامچی تنها به نحوه اداره سواره نظامی در ساتراپ بابل می‌پردازد. علاوه بر این کتب، مقالات و حتی کتیبه‌های بسیاری در دست است که در همه آن‌ها به نحوه تشکیل حکومت، مسائل مربوط به جانشینی (به ویژه جانشینی کمبوجیه و قدرت یابی داریوش اول)، شکست‌ها و پیروزی‌های آن‌ها در برابر رقبایی چون یونان اشاراتی داشته‌اند: از جمله این آثار می‌توان به کتب مورخانی چون گزنفون، هرودت و حتی کتیبه بیستون (ماجرای جانشینی داریوش و سرکوب مخالفان) اشاره کرد. اما در هیچ یک از آثار به صورت مفصل به اقدامات خشایارشا در بازسازی ارتش، ساختار و آرایش نیروهای جنگی و پیامد سیاست‌های نظامی آن اشاره‌ای نشده است.

امکان پرورش اسب دشوار بود، تعلیم سوارکاری را فرصتی نایاب برای کوروش نوجوان می‌داند (Xenophon, 1960: 1/29). با توجه به این که شاهان هخامنشی در کتیبه‌هایشان به کرات از وجود مردان خوب و اسبان خوب در سرزمین پارس سخن گفته‌اند، به گونه‌ای که حتی در کتیبه‌های منسوب به آریارم و ارشام نیا و پدربزرگ داریوش نیز چنین مطلبی دیده می‌شود (Kent, 1950: 116)، توصیف گزنفون مبنی بر این که در پارس امکان پرورش اسب وجود نداشت، اغراق‌آمیز به نظر می‌آید، اما نشان می‌دهد که پارسیان تا پیش از قدرت‌گیری کوروش چندان نمی‌توانستند از اسب در نبردها بهره‌گیرند، و اسب به عنوان نماد برتری و والامقامی توسط سران پارسی استفاده می‌گردید، ولی در ارتش قبیله‌ای و ناپایدار آنان بخش مجزایی تحت عنوان سواره نظام وجود نداشت؛ اما با توسعه‌ی یکجانشینی وجود نیروهای دفاعی دائمی و تعلیم دیده ضرورت یافت (Sumner, 1968: 7-31). به نظر می‌آید نیروهای قبایل پارسی در زمان‌هایی که تحت حاکمیت قدرت‌های بزرگ قرار داشتند، در رکاب آنان با سایر ممالک جنگیده بودند، و این روال بر تجربه و توانایی جنگی آنان افزوده بود. به احتمال قریب به یقین ساختار ارتش کوروش پیش از غلبه بر مادها قبیله‌ای بود و هر چند بزرگان و سرکردگان پارسی سواره بودند، اما در نیروهای دفاعی آنان بخش مجزا و تعلیم دیده‌ای به عنوان سواره نظام وجود نداشت.

جامعه‌ی هخامنشی در زمان کوروش و کمبوجیه به سبب جریان فتوحات در حالت جنگی قرار داشت. گزنفون به اقدام کوروش مبنی بر تأسیس شهرها و استقرار پارسیان در آن‌جا اشاره می‌کند که در نتیجه آن شهرها می‌بایست درباری که نمونه کوچکت‌ر دربار شاهنشاه بود، به وجود بیاورد. همین‌طور درباره تدابیر آموزشی آن دوره می‌گوید که پارسیان هر ایالت یا شهری که تکه زمینی دریافت کرده و بهره مالکانه می‌گرفتند، باید پسران جوانشان را به دربار شهر می‌فرستادند، تا از همان آموزش و پرورش برخوردار باشند که در دربار ایران ارائه می‌گردید، علاوه بر این شهرها می‌بایست برای تعلیم و ایجاد نیروی نظامی متشکل از سوارکاران و ارباب رانان در دربارهایشان می‌کوشیدند (Xenophon, 1960: 2/413-415-451). در واقع، نظام شهری از زمان کوروش و کمبوجیه برای برقراری نظم و گسترش حاکمیت شاهنشاهی هخامنشی فعالیت داشته است و طی این دوران به خاطر جریان فتوحات، افرادی که در

مناطق مختلف گمارده می‌شدند، علاوه بر مقام اداری، فرماندهان نظامی بودند که می‌بایست در راستای ادامه فتوحات فعالیت کنند (کورتز، ۱۳۷۹: ۱۱۱).

پس از کمبوجیه و ماجرای گنومات مغ داریوش به قدرت رسید که او نیز سازماندهی اداری، مالی و حقوقی شهرها را به گونه‌ای منسجم دنبال کرد (احتشام، ۲۵۳۵: ۱۴۲). در پی تدابیر اداری و اقتصادی داریوش تسهیلات و ابزارهایی در جهت اعمال حاکمیت بر مردمان تابع و برقراری همزیستی میان آنان، ایجاد شد که بی شک یکی از آن ابزارهای بسیار کارآمد نیروی نظامی بود که هر شهر به تقلید از ارتش کل شاهنشاهی در مقیاسی کوچک‌تر فراهم و در اختیار داشت. نهادهای شهری مراکزی بودند که فرمان‌های شاهنشاه را در مناطق مختلف اجرا می‌کردند و از نظر اداری، اقتصادی و حقوقی تابع حکومت مرکزی بودند. این صاحب‌منصبان عالی‌رتبه که عموماً از میان اشراف قبایل پارسی و حتی از خویشاوندان شاه بودند (کورتز، ۱۳۷۹: ۱۱۳)، با کمک فرماندهان نظامی و مأموران دیگر به اداره حوزه مأموریتشان مشغول می‌شدند. از آن جایی که هر حکومت برای سلطه بر سرزمین‌های دیگر باید همواره از توانایی نظامی بالایی برخوردار باشد، حکومتی که در موقع حساس نیازمند تأمین قوا از اطراف و ایالات و عشایر است و ارتش دائمی نیرومند ندارد، قطعاً حاکمیت ضعیفی خواهد داشت. بنابراین اقدام داریوش در ایجاد نیروی نظامی منظم و دائمی، گذشته از بالا بردن توانایی نظامی شاهنشاهی، خارج ساختن آن از ضعفی بود که در اثر نیاز به تأمین نیروی نظامی از مردمان ایالات و عشایر داشت؛ چرا که وجود سپاهانی که همواره در رکاب شاهنشاه بودند، توانایی نظامی سرزمین‌های اطراف را در مقابل قدرت مرکزی تضعیف می‌نمود.

خشایارشا و توسعه اقتدار ارتش شاهنشاهی

سرکوب شورش‌های داخلی

بعد از مرگ داریوش در سال ۴۸۶ پ.م پسرش خشایارشا به قدرت رسید. بحران‌های سیاسی و شورش‌ها توجه به ارتش و بازسازی جدی این نهاد حیاتی در شاهنشاهی هخامنشی را به حاشیه کشاند. بحران سیاسی در مسأله انتخاب جانشین داریوش هویدا شد؛ چرا که خشایارشا با تکیه بر قانون موروثی سلطنت و در طی کشمکش‌های خانوادگی برای به دست آوردن قدرت به پادشاهی رسید (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۳/۱-).

۱۶۲). کتزیاس موضوع جانشینی داریوش را در این کلمات خلاصه می‌کند که داریوش بعد از بازگشت به پارس، به قربانی‌ها پرداخت و بعد درگذشت، تخت سلطنت به پسر او خشایارشا رسید (کتزیاس، ۱۳۸۹: ۲۱۸). اما براساس داده‌های هرودت و کتیبه خشایارشا در پرسپولیس، جلوس او به قدرت به آسانی و بدون چون و چرا نبوده است (Herodotus, 1964: 2/125-126).

پادشاه جدید درصدد برآمد تا با سرکوب نیروهای گریز از مرکز و شورشیانی که بعضاً انگیزه قومی داشتند، آرامش سابق را بازگرداند. روایت‌هایی حاکی از شورش یکی از پسران داریوش به نام آریارمنه است، گویا این شاهزاده مقامی در باختر داشت و در نهایت یکی از عموها به نفع خشایارشا داوری می‌کند، و آریارمنه داوری اش را با کمال میل می‌پذیرد (بریان، ۱۳۹۲: ۱۱۰۱/۲). اما هرودت از شورش برادر خشایارشا به نام ماسیست، شهرت باختر، به سبب هوس رانی‌های شاه و دسیسه‌های درباریان سخن می‌گوید که در نهایت خودش، پسران و سپاهیانش به دست نیروهای اعزامی شاه قتل عام می‌شوند (Herodotus, 1964: 2/349-352). در ایالت‌های دیگر نیز شورش‌هایی با انگیزه‌های اقتصادی، قومی و سرزمینی صورت گرفت؛ مصریان شورش کردند، طوری که شخص خشایارشا برای سرکوب شورش به آنجا رفت و به فتنه پایان داد، به دنبال این هخامنش برادر او ساتراپ مصر شد (Herodotus, 1964: 2/128). احتمالاً در سال ۴۸۱ پ.م شورش دیگری در بابل اتفاق افتاد و بعل - شی مانی رهبر شورش به خودش عنوان «شاه بابل، شاه کشورها» داد، این شورش بسیار کوتاه بود و بیش از پانزده روز دوام نداشت (بریان، ۱۳۹۲: ۱۱۰۳/۲). اما به نظر می‌آید، خشایارشا بعد از به قدرت رسیدن تا زمان لشکرکشی به یونان، مشغول سروسامان دادن ولایات داخلی و تحکیم قدرتش بوده است.

در سال‌های اولیه حکومت خشایارشا در کنار نیروهای گریز از مرکز و شورش‌های مصریان و بابلیان که اقتدار شاهنشاهی را تهدید می‌کردند، هنوز بخشی از قبایل ایرانی که معیشت کوچ‌نشینی داشته و اهوره مزدا را نمی‌پرستیدند، بر آیین‌های کهن که با شیوه معیشت آنان نزدیکی داشت، استوار بودند، در واقع پادشاه بعد از سرکوب شورش آن‌ها با براندازی پایگاه عبادی‌شان و ترویج آیین اهوره مزدا درصدد برآمد تا مردمان را به یکدیگر نزدیک نماید و هر چقدر کوچ‌نشینان به عقاید و آداب اجتماعی یکجانشینان عادت می‌کردند، از خوی عصیان‌گری آنان کاسته می‌شد. بنابراین خشایارشا پیش از

لشکرکشی به یونان موفق شد تا دوباره اقوام و ساکنان محدوده شاهنشاهی هخامنشی را تحت اطاعت خویش در آورد، اما سرکوب این شورش‌ها چه از راه دیپلماسی و چه از راه نظامی هزینه‌ی گزافی داشت و مردمان ساکن در حوزه‌ی اقتدار هخامنشیان رنج‌های جان فرسایی را متحمل شدند، به گونه‌ای که در این برهه فشارهای مالی بر مردم و شکاف و ناهمگنی در ارتش قابل تصور است (احتشام، ۲۵۳۵: ۸۰-۱۷۷).

بافت قومی، ساختار و آرایش جنگی ارتش خشایارشا در لشکرکشی به یونان

پس از سرکوب شورش‌ها و برقراری امنیت بار دیگر از مردمان حوزه‌ی شاهنشاهی هخامنشی ارتشی مرکب از نیروی زمینی و دریایی فراهم آمد. بر اساس گزارش هرودت و دیودور سیسیلی تلاش‌های اشراف پارسی مانند مردونیوس و یونانیانی مانند دمارات، آلوئادها و پیسیستراتیدها که در یورش خشایارشا به یونان ذی نفع بودند، سیاست خارجی شاهنشاه جدید بر این باور قرار گرفت که دولت شهرهای یونانی بالکان باید به اطاعت شاهنشاهی هخامنشی درآیند (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۱۹۲-۱۹۰؛ Herodotus, 1964: 2/127-128). شهرهای یونانی بالکان به خاطر ساحلی بودن با نقاط مختلف ارتباط تجاری داشتند و همین‌طور شیوه اداری در آنجا که در محدوده یک شهر کارایی داشت، مانع از آن می‌شد تا تابعیت شاهنشاهی هخامنشی را بپذیرند. به نظر می‌آید خشایارشا به دنبال دستیابی به شهرهای یونان بود تا سلطه‌اش را بر یونانیان آسیای صغیر تحکیم کند، چرا که آنان با توجه به اقدامات تحریک‌آمیزی که در زمان داریوش انجام داده بودند، همواره یونانیان ساکن در شبه جزیره آسیای صغیر را تحریک می‌کردند. از طرفی نیز دستیابی بر شهرهای ساحلی یونانیان در بالکان، این امکان را به ایرانیان می‌داد تا مناطق دیگری را در قاره اروپا تصرف نمایند. هخامنشیان یکبار تجربه درگیری با شهرهای یونانی بالکان را داشتند و با توجه به ناکامی‌های سپاه هخامنشی در ماراتن، طبیعی بود که این بار تدابیر و تدارکات بیشتری را فراهم کنند.

خشایارشا که وارث همه قدرت و شکوه شاهنشاهی شده بود، میل شدیدی را که به جلال و شکوه داشت، در نظام تشکیلات ارتش نیز اعمال کرد، به گونه‌ای که در زمان او سپاه ایران به بزرگترین نیروی نظامی تبدیل شد که در سراسر دنیای آن زمان نظیر نداشت. شناخت و بررسی ترکیب سپاه برای درک عظمت ارتش خشایارشا و میزان مشارکت اقوام و سرزمین‌های تابع در لشکرکشی او به یونان کارایی زیادی دارد.

احتمالا زمانی که خشایارشا تصمیم گرفت به یونان حمله کند، به خوبی می دانست که بدون داشتن نیروی دریایی مجهز و کشتی های جنگنده کاری از پیش نخواهد برد. حتی دیودور سیسیلی از قرارداد همکاری خشایارشا با کارتاژ سخن می گوید: «خشایارشا متقاعد شد و چون می خواست جملگی یونانیان را از پای درآورد نمایندگانی را برای درخواست همکاری به سوی کارتاژها روانه ساخت. قرار بر این شد هنگامی که خشایارشا با یونانیانی که در یونان می زیند مشغول نبرد است، کارتاژها با سپاهیان قابل توجه خود وارد نبرد با یونانیانی شوند که در سیسیل و ایتالیا زندگی می کنند» (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۱۹۰). خشایارشا با جلب همکاری کارتاژها می خواست مانع از کمک رسانی یونانیان ساکن در جزایر ایتالیا به آتن و اسپارت شود. همچنین خشایارشا در تمام سواحل تحت اقتدارش در سرزمین های مصر، فنیقیه، قبرس، کیلیکیه، پامفیلیه، پی سیدی، لیکیه، کاریه، میسیه، تروآد، بیتینیه، پونت و تمامی شهرهای واقع در هلسپونت کارگاه های کشتی سازی برپا ساخت (همان، ۱۹۱). بر اساس گزارش منابع داریوش پدر خشایارشا درصدد بازسازی و تجهیز ارتش به منظور تأدیب یونانیان بوده است، اما با مرگش رؤیای او تحقق نیافت، تا اینکه خشایارشا بعد از برقراری آرامش داخلی علیه یونان لشکر کشید (Herodotus, 1964: 2/126؛ سیسیلی، ۱۳۸۴: ۱۹۲-۱۹۱). به همین دلیل، با استفاده از مهارت فنیقی ها، قبرسیان و یونانیان تابع شاهنشاهی هخامنشی، نیروی دریایی را بازسازی کرد. حتی لشکر عظیم ایرانیان دارای بهترین مهندسين نظامی و نقشه کشان آن روزگار بود که در جنگ های خشایارشا با یونان کارهای حیرت انگیزی از آنان سر زد. پلی را که آنان با استفاده از کشتی ها بر روی تنگه داردانل ساختند، بی تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای مهندسی- نظامی جهان به شمار می رود (پیرنیا، ۱۳۹۱: ۵۹۴/۱-۵۹۳). به نظر می آید خشایارشا و فرماندهان نظامی اش به قدرت قوای دریایی یونانی های متخاصم واقف بودند، و بدین گونه با تجهیز نیروی دریایی و انعقاد قرار داد همکاری با کارتاژها برای نبرد در آب ها آماده شدند (داندامایف، ۱۳۸۹: ۲۴۷). خشایارشا در بخش نیروی زمینی نیز از اقوام تابع سربازگیری نمود، در این لشکرکشی ها سپاهیان نیز از سرزمین های مختلف شاهنشاهی می آمدند. البته واضح است که برای دولت شهرهای کوچک یونانی در بالکان نتیجه این نبرد اهمیت و ارزش زیادی داشته است. همین اندازه که آنان توانستند سد راه شاهنشاهی هخامنشی در خاک اروپا شوند و استقلال اداری شان را حفظ کنند، برای آنان نقطه عطفی بود تا از ترس و

واهمه‌ای که از قدرت‌گیری ایرانیان داشتند بیرون آیند. شاهنشاهی هخامنشی هر چند از پیشروی در خاک اروپا باز ماند، اما به دستاوردی رسید که آن تنبیه آنتی‌ها بود، تا آنان را از دست اندازی به شهرهای یونانی آسیای صغیر باز دارد.

سپاه زمینی خشایارشا در این لشکرکشی متشکل از چهل و هفت قومیت بود که همگی تحت فرمان شاهنشاهی هخامنشی بودند. هر کدام از آنان با لباس، اسلحه و روش جنگی خاص زادگاه‌شان در این اردوکشی شرکت کرده بودند. داده‌های هرودت پیرامون تعداد سپاهیان خشایارشا اغراق‌آمیز است و در مجموع آنان را اعم از پیاده‌نظام، سواره‌نظام و نیروی دریایی، دومیلیون و سیصد و ده هزار نفر برآورد می‌کند. ممکن است این مبالغه به خاطر نشان دادن شجاعت و پایداری یونانیان بوده است. زیرا وقتی در نظر بگیریم که این افراد با اسبان خویش به چه مقدار نفرات، قوای امدادی، خدمه مسئولین تهیه آذوقه و غیره احتیاج داشتند، رقم سپاهیان ایران به همراه بخش خدماتی در این لشکرکشی باید خیلی بیشتر از این تعداد باشد، این مسأله با توجه به ویژگی‌های جاده‌های قدیم و با در نظر گرفتن امکانات دنیای کهن از نظر حمل و نقل، خوراک سربازان و چارپایان، اداره آنها و حفظ ارتباط بین نیروها عملاً غیرممکن بود. اما با توجه به اهمیت استراتژیک این لشکرکشی می‌توان تصور کرد که از نظر آرایش و تعداد خیلی با شکوه‌تر از سابق بوده است (مشکور، ۱۳۴۷: ۲۱۷). علی‌رغم اینکه گزارش هرودت درباره کمیت و کیفیت سپاهیان خشایارشا در نبرد با یونانیان اغراق‌آمیز است، اما به نظر می‌آید که برای رسیدن به درکی درست از ترکیب قومی و اجتماعی آنان مفید باشد، به گونه‌ای که در این گزارش سپاهیان شاهنشاهی هخامنشی شامل خصوصیات و ویژگی‌هایی بودند که در ادامه به چند مورد از آنها اشاره می‌شود (Herodotus, 1964:2/155-159).

۱. پارسی‌ها، که قلب سپاه را تشکیل می‌دادند، زبده‌ترین، برگزیده‌ترین و شجاع‌ترین افراد این ارتش بودند. مخصوصاً که وجود تعداد ده هزار نفری سپاه جاویدان به این گروه شکوهی فوق‌العاده می‌بخشید. لباس آنان بدین ترتیب بود، کلاه نم‌دین که آن را تیارا می‌گفتند بر سر، قبائی آستین‌دار رنگارنگ دربر، زرهی که حلقه‌های آهنین آن به فلس‌های ماهی شباهت داشت بر تن، شلواری از چرم که ساق‌ها را می‌پوشیده در پا داشتند... اسلحه آنان را سپری سبک که آن را از ترکه‌های بید بافته بودند. ترکشی پر از

تیرهایی که از نوعی نی مخصوص ساخته شده و نوک آن‌ها به پولاد آبدیده و تیزی مسلح بود، کمان بلند و زوبین‌های کوتاهی که همواره آن را در دست داشتند و قمه‌ای کوتاه که آن را از سمت راست کمر بند خویش می‌آویختند، تشکیل می‌داد.

۲. مادی‌ها، از آنجا که اقوام ماد و پارس در اصل از یک ریشه و با یکدیگر برادر بودند آداب و رسوم، پوشش و سلاح آنان شبیه یکدیگر بود و در حقیقت اسلحه پارسی‌ها که وصف آن آمد اسلحه خاصی بوده است، فرمانده مادی‌ها تیگران هخامنشی بود.

۳. کیس‌سی‌ها همان اقوام قدیمی و اصیل ساکن فلات ایران بودند و سلاح و لباس آنان نیز کاملاً شبیه به پارسی‌ها و مادی‌ها بود با این تفاوت که به جای کلاه تیارا مخصوص پارسی‌ها، کلاه بلند و نوک تیز مخصوص به سر می‌گذاشتند که خود آن را «میترا»^۱ می‌نامیدند. فرماندهی آنان به عهده «آمافس»^۲ فرزند آتانس بود.

۴. هیرکانی‌ها (ساکنان دشت گرگان و شمال خراسان) نیز با اسلحه و پوشش کیس‌سی‌ها آرایش داده شده بودند و فرماندهی آنان با «مگاپان»^۳ بود.

۵. آسوری‌ها، خودی بسیار زیبا و مخصوص به خود داشتند که آن را به طرز بسیار عجیب و زیبایی از سیم‌های مسین بافته بودند و مسلح به سپر، نیزه و قمه، علاوه بر آن، گرز خاصی داشتند که میخ‌های زیادی بر روی آن می‌کوبیدند. لباس آنان را نیز پیراهنی سراسری از کتان بافته تشکیل می‌داد که بر روی آن جوشنی می‌پوشیدند. کلدانی‌ها نیز با همین هیئت در گروه آسوری‌ها قرار داشتند و فرمانده هر دو دسته، «اوتاسپس»^۴ پسر «آرتاچه»^۵ بود.

۶. باختری‌ها که به کلاه خودی شبیه به خود پارسی‌ها و کمانی محکم و پیکان‌های کوتاه مسلح بودند.

1. Mitre
2. Amaphes
3. Megapan
4. Otaspes
5. Artache

۷. ساک‌ها (سکیت‌ها یا سکاها) کلاه‌های بلند نم‌دین و نوک تیز بر سر می‌گذاشتند و شلواری رنگین به پا می‌کردند. سلاح اصلی آنان را کمان مخصوص بومی و قمه‌های کوتاه و بسیار تیز و تبرزین برنده و هولناکی به نام ساگاریش تشکیل می‌داد. فرمانده هر دو گروه باختری‌ها و سکاها «هیستاسپ» پسر داریوش بود.

ترتیب حرکت سپاهیان خشایارشا بیانگر اهمیت قومی و سرزمینی آنان است. پارس‌ها که اکثر فرماندهان اقوام دیگر از آنان هستند، جلوتر از همه حرکت می‌کردند و بعد از آن‌ها مادی‌ها بودند که از نظر اداری در مرتبه بعد از پارس‌ها قرار داشتند. از طرف دیگر، پوشش و ابزارهای جنگی اقوام دیگر، اغلب نشان می‌دهند که آنان زندگی کوچ‌نشین دارند و این امر به ویژه درباره سکاها، اعراب، کاسی‌ها، لیبیایی‌ها و حبشی‌ها بیشتر صادق است، به گونه‌ای که مرزهای شرقی و غربی شاهنشاهی محدود به اقوام کوچ‌نشین می‌شد. به نظر می‌آید گارد جاویدان در میان سپاهیان پارسی از همه تعلیم دیده‌تر و منظم‌تر بود و در واقع ارتش دائمی شاهنشاهی محسوب می‌شد، هرودت به طایفه چادرنشین سگارتی اشاره می‌کند که هشت هزار سوار فرستاده و در ارتش در کنار پارسیان بودند، همینطور نژاد و زبان آن‌ها را پارسی و تجهیزاتشان را نیمه پارسی می‌داند، (Herodotus, 1964: 2/151). بقیه سپاهیان احتمالاً طی دستور پادشاه مبنی بر فراخوان نیرو از طرف شهربها اعزام شده بودند. به طور کلی اساس و بنیاد سپاه خشایارشا متشکل از سربازان رسمی و نیروهایی که از عشایر ساکن در داخل قلمرو شاهنشاهی و کوچ‌نشینان مرزها فراهم شده بود.

در مجموع سپاهیان خشایارشا در لشکرکشی علیه یونانیان شامل نیروی زمینی و نیروی دریایی می‌شدند؛ نیروی زمینی متشکل از گارد جاویدان یا همان سپاهیان رسمی و تعلیم دیده که همیشه در خدمت شاهنشاهی بودند و کوچ‌نشینان مرزها و عشایر ایالات داخلی بود. اقوام ساحل‌نشین شرق و جنوب دریای مدیترانه مانند مصری‌ها، قبرسی‌ها، فنیقی‌ها و یونانیان تابع شاهنشاهی هخامنشی نیروی دریایی را پوشش می‌دادند. واضح است که این نیروها به خاطر تفاوت‌های معیشتی و محیطی از آموزش نظامی یکسانی برخوردار نبودند. چنانکه سواره نظام پارسی در کوهستان‌های یونان کارایی لازم را نداشت (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۶۶/۱)؛ لذا با توجه به کثرتی که داشتند نمی‌توانستند در نبردها هماهنگ عمل کنند و در عمل این دولت شهرهای یونانی بالکان

بودند که با وجود تحمل خسارات فراوان توانستند برای همیشه مانع پیشروی نظامی شاهنشاهی هخامنشی در خاک اروپا شوند، به گونه‌ای که از آن زمان به بعد فتوحات متوقف شد و فعالیت‌های نظامی پادشاهان هخامنشی بیشتر حالت تدافعی پیدا کرد. ساحل‌نشینان و جزیره‌نشینان یونانی طرف اصلی جنگ با خشایارشا بودند، بدین سبب کارگزاران هخامنشی از قبل تراکیه و کوچ‌نشینان شمال یونان را وادار به اطاعت و همکاری کرده بودند (Burn, 1985:322). همینطور دولت شهرهای یونانی به دلایل جغرافیایی یعنی نزدیک به دریا و با استفاده از شناختی که از آب‌های منطقه داشتند، در نبرد دریایی موفق‌تر عمل می‌کردند. بنابراین خشایارشا با توجه به تجربه نبرد داریوش با یونانیان، اقوام دریانورد مانند قبرسی‌ها، فنیقی‌ها و مصری‌ها را که در واقع از تابعان شاهنشاهی هخامنشی بودند، مأمور بازسازی و اصلاح نیروی دریایی نمود. به گونه‌ای که اساسی‌ترین و مهم‌ترین بخش نیروی دریایی شاهنشاهی را مصری‌ها تشکیل می‌دادند، آنان با دویست کشتی سه ردیفی در پیشایش حمله قرار داشتند. فنیقی‌ها، آناتولیایی‌ها و یونانی‌های تابع ایران نیز با کشتی‌های سه ردیفی، شبیه ناوهای مصری، ناوگان دریایی ایرانیان را پوشش می‌دادند (پیرنیا، ۱۳۹۰: ۶۸۷/۱-۶۸۹). هر چند هدایت و سازماندهی کشتی‌ها بر عهده فینیقیها، قبرسیها و ملاحان سایر کشورها بود؛ ولی در هر کشتی تعداد معینی از سربازان ایران و سکاها حضور داشتند تا از شورش احتمالی و پیمان‌شکنی ملوانان و رفتن آن‌ها به سوی دشمن، جلوگیری به عمل آورند (داندامایف، ۱۳۸۹: ۲۵۲)؛ علاوه بر این خشایارشا در مسیر حرکت از شوش به طرف یونان از اقوام تابع نیرو و تدارکات فراهم نمود، اما در طی نبردهایی که سپاهیان هخامنشی با یونانی‌ها در خشکی و دریا انجام دادند، ناکارآمدی ابزار جنگی ارتش هخامنشی و عدم شناخت موقعیت‌های دریایی برای نبرد، با وجود وارد نمودن خسارات و ویرانی در یونان نتیجه مطلوب که همانا تصرف یونان و ورود به اروپا بود، عاید خشایارشا نشد. بر اساس گزارشی که هرودت از پوشاک پارسیان (ایرانی) ارائه می‌دهد، باید یادآور شد که زره یا جوشن پولک دار پارسی نفوذناپذیر بوده است؛ زیرا این نکته از تشریح چگونگی قتل فرمانده سواره نظام ایران، ماسیست، معلوم می‌شود (Herodotus, 1964:2/308-309).

اما گزارش هرودت درباره‌ی نبرد پلاته که مردونیه در آن کشته شد، اینگونه می‌باشد: «تا وقتی مردونیه زنده بود، اطرفیان او خوب می‌جنگیدند و بسیاری از

لاکدومونی‌ها را از دم تیغ گذراندند؛ اما وقتی او از پای درآمد و در کنارش هزاران پارسی نیز در خاک غلتیدند، پای بقیه‌ی ایرانیان در برابر لاکدومونی‌ها سستی گرفت. مهمترین علت شکست ایشان فقدان تجهیزات دفاعی در برابر پیادگان سنگین اسلحه بود، چنان که ناچار بودند بی سپر و جوشن جنگ کنند» (Ibid, 1914:2/328-329). نشان می‌دهد که پیاده نظام پارسی از زره و سپر بسیار کم محافظ تری نسبت به زره مفرغی هوپلیت‌های (پیاده نظام سنگین اسلحه) یونانی برخوردار بوده است، همینطور نیزه‌های آن‌ها نیز کوتاه‌تر و در نبردهای تن به تن به رغم دلیری و چابکی در رویارویی نزدیک با هوپلیت‌ها کم می‌آوردند (کوک، ۱۳۸۸: ۱۹۰). با وجود سرعت عمل سواره نظام سپاه خشایارشا در دور زدن دشمن، آنان نیز نتوانستند هوپلیت‌های به هم چسبیده را شکست دهند (همان، ۱۹۳-۱۹۲). دیودور سیسیلی درباره‌ی ابزار جنگی سپاه خشایارشا در نبرد با لئونیداس شاه اسپارت می‌گوید: «بربرها که به سپرهای کوچکی مجهز بودند، به دلیل سهولت مانور جنگی در دشت‌ها، بر یونانیان برتری داشتند، اما برای آنان دشوار بود، یونانیانی را که در تنگه‌ها سپرهای فراخ از آنان محافظت می‌کرد، از پای در آورند. بربرها که به خاطر زره سبک شان در معرض ضربات دشمن قرار داشتند با بدن‌هایی مجروح بر زمین می‌افتادند» (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۲۰۱). این توصیف نشان می‌دهد سلاح و ابزار جنگی ایرانی‌ها متناسب با مناطق هموار و دشت بود و با جغرافیای نبرد آنان در یونان تناسب نداشت، به گونه‌ای که خشایارشا با دادن تلفات زیاد توانست لئونیداس را از پای درآورد و ترموپیل را تصرف کند (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۶۴/۱). ارتش خشایارشا از لحاظ کمیت بسیار قابل توجه هست، به نظر می‌آید در فاصله‌ی به تخت نشستن او تا حمله به یونان، صرفاً بسیاری از شهرهای دوباره به اطاعت شاهنشاهی هخامنشی درآمدند و برای لشکرکشی به یونان در رکاب خشایارشا سپاه فرستادند؛ اما بر اساس ابزار و فنون جنگی یونانی‌ها سپاه بزرگ خشایارشا فرصت تعلیم و بهینه‌سازی نداشت.

در نبردهای دریایی نیز بخت با سپاه خشایارشا یار نبود؛ زیرا قوای دریایی ایران که از اقوام تابع ساحل‌نشین مانند فنیقی‌ها، مصری‌ها، ایونی‌ها و غیره فراهم آمده بود (داندامایف، ۱۳۸۱: ۲۵۱)، در مقابله با ناوگان یونانی سرعت عمل نداشت و در تنگه‌های باریک دچار حوادث گردید. تمیستوکل فرماندهی قوای دریایی یونان در تدبیری با تمام قوا به نبرد قوای دریایی خشایارشا آمد، این در حالی بود که قوای دریایی

هخامنشیان پراکنده و از بنادر گوناگون خارج شده بودند، بدین سبب او توانست بسیاری از کشتی های جنگی ایرانیان را غرق کند (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۲۰۸-۲۰۷). علاوه بر این از وقوع طوفانی سخن رفته که بسیاری از کشتی های ایرانی ها را که خارج از بندر مستقر بودند غرق نمود (همان، ۲۰). بی شک سپاهیان خشایارشا که از اقوام گوناگون بودند، و به سبب نداشتن زبان واحد نمی توانستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در کنار این مشکلات تمیستوکل با ترفندی سربازی را نزد خشایارشا فرستاد و درباره ی برنامه ی جنگی خودش به خشایارشا اطلاعات نادرست داد، علاوه بر این در اثر خیانت سرکردگان ایونی، نقشه ی نظامی خشایارشا پیش از نبرد به یونانی ها منتقل شد (همان، ۲۱۳-۲۱۲). تا اینکه قوای خشایارشا در نبرد دریایی سالامیس شکست خورد، چراکه علاوه بر تدابیر تمیستوکل کشتی های یونانی ها محکم تر بودند، همچنین افزایش وزن نوک کشتی های ایران در برابر تلاطم و طغیان آب آسیب پذیرتر بود (کوک، ۱۳۸۸: ۱۹۷). هرودت می گوید، روزی که ایرانی ها در پلاته دچار فاجعه شدند، بلای دیگری در موکاله، واقع در ایونیه، بر سرشان آمد، خیانت عده ای از ساموس به خشایارشا، یونانی ها را به قدرت نمایی ترغیب نمود (Herodotus, 1914: 2/340-341). نتیجه ی نبرد دریایی موکاله نیز به نفع یونانی ها تمام شد، و نیروی دریایی ایران تلفات زیادی را متحمل شد و غنایم بسیاری در سواحل شاهنشاهی هخامنشی به دست یونانی ها افتاد (Ibid, 1914: 2/347-349). در نهایت لشکرکشی خشایارشا به یونان، علی رغم شجاعت های اقوام ساکن در حوزه ی شاهنشاهی هخامنشی، به سبب ضعف ابزار و آلات جنگی ارتش هخامنشی، ضعف در کشتی سازی، عدم آشنایی با جغرافیای نبردهای دریایی در یونان و سوء مدیریت نظامی خشایارشا، فتوحات را در حیات نظامی هخامنشیان به بن بست کشاند.

پیامدهای سیاست نظامی خشایارشا بر ساختار و کیفیت ارتش

زمانی که خشایارشا از اقوام گوناگون تابع، لشکری به تعداد بسیار زیاد تدارک دید، مسیر حرکت او از مرکز شاهنشاهی به سارد و بعد به طرف یونان به او این فرصت را داد تا بسیاری از سرزمین ها قدرت نظامی هخامنشیان را از نزدیک درک کنند، همچنین این اردوکشی نظامی به معنای تجدید روابط سلطه آمیز با اقوام و مردمان تابع بود. هدف نظامی خشایارشا فقط انتقام گیری از آتن نبود، بلکه در صدد استیلای بر خاک

اصلی یونان برآمد. لشکرکشی به یونان سرزمین جدیدی را به قلمرو شاهنشاهی هخامنشی اضافه نکرد، هرچند از آتنی‌ها انتقام سختی گرفته شد، و شهر و معابد آنان تخریب شدند (کوک، ۱۳۸۸: ۲۱۹)، اما با کشته شدن فرماندهان سپاه خشایارشا چون مردونیوس و ماسیست، اهداف خشایارشا در یونان عقیم ماند، و در نبرد دریایی میکالناوگان دریایی خشایارشا به شدت آسیب دید، به گونه‌ای که هرگز کوشش مشابهی از طرف پادشاه هخامنشی برای تصرف مجدد سرزمین یونان نشد. اما قلمرو شاهنشاهی هخامنشی همچنان وسیع بود، بی‌تردید علل متعددی در عدم اقدام دوباره ایرانیان در لشکرکشی به یونان سهیم هستند که هزینه زیاد لشکرکشی به مناطق دوردست و تلف شدن نیروی انسانی و مالی ایالات گوناگون یکی از مهمترین دلایل توقف فتوحات محسوب می‌شود. توسیدید می‌گوید: «بسیار به ندرت اتفاق افتاده است که لشکرکشی‌های بزرگ دور از وطن کامیاب شوند، چون وقتی واحدهای آن‌ها مورد تهدید قرار می‌گیرد، نمی‌توانند شمار بیشتری از افراد را وارد میدان کنند و اگر آن‌ها در اثر فقدان تدارکات در یک سرزمین بیگانه شکست خورده‌اند، باعث شهرت بیشتری برای کسانی شده‌اند که آن‌ها را مورد حمله قرار داده‌اند، حتی اگر شکست فاجعه‌بار آن‌ها تا حد زیادی معلول خطای خود ایشان بوده باشد. درست به همین دلیل آتنیان، وقتی ایرانیان در نقاط متعدد شکست خوردند، برخلاف انتظار منطقی شهرت پیدا کردند چون هدف ایرانیان آتن بود» (Thucydides, 1951: 22-21).

به نظر می‌آید علاوه بر آشنایی بیشتر یونانیان به جغرافیای آبهای منطقه، دوری سپاهیان خشایارشا از وطن و خاستگاه اصلی سبب شد تا هنگام خسارت و تلفات نتوانند به راحتی جایگزین شوند، چراکه خشایارشا هنگام عزیمت به یونان با تمام قوا و امکانات حرکت کرد و با تلف شدن قوای زمینی و دریایی دیگر امکان ترمیم قوا در آن زمان ممکن نبود. به علاوه مشغول بودن ارتش خشایارشا در نبرد با یونانی‌ها سبب شد تا بابلی‌ها دوباره به رهبری شمش-اریبه شورش کردند. این شورش سبب شد تا خشایارشا از سارد به طرف مقر حکومتش حرکت کند، و با جدیت بابلی‌های شورش را سرکوب نماید، به گونه‌ای که با بسیاری از مظاهر اعتقادی و بومی بابلی‌ها با بی‌مهری رفتار شد (بریان، ۱۳۹۲: ۲ / ۱۱۴۵-۱۱۴۴). امکان دارد مناطق دیگر شاهنشاهی هخامنشی نیز به سبب فشارهای مالیاتی ناشی از نبرد با یونان و حضور سپاهیان عمده ی هخامنشی در غرب از فرصت بهره‌جسته و شورش کرده باشند.

خشایارشا که از نبرد در خاک یونان فقط توانست آتلیان را تنبیه کند، همینطور لئونیداس پادشاه اسپارت نیز در نبرد با ایرانیان کشته شد (Burn, 1985: 325)، اما می‌توان تصور کرد که در این لشکرکشی شاهنشاهی هخامنشی تلفات انسانی و مالی زیادی را به جان خرید، به گونه‌ای که خشایارشا تا پایان عمر نتوانست ناکامی‌های نظامی‌اش را جبران کند، لذا دیگر از پایتخت‌هایش بیرون نیامد و در تخت جمشید و شوش ساختمان‌های ناتمام پدرش، داریوش، را به اتمام رساند (گیرشمن، ۱۳۷۷: ۲۱۶). در ظاهر به نظر می‌آید یکی از عواملی که سبب شد تا خشایارشا فرصت مجدد برای لشکرکشی به یونان پیدا نکند، مرگ زود هنگامش در طی یک توطئه خانوادگی بود. اما شکست‌های خشایارشا ناشی از اشتباهات سیاسی و نظامی او و سایر فرماندهان نظامی سپاه ایران بود، نظم قشون ایران به هیچ وجه خوب نبود. صدها هزار مرد که این سپاه بزرگ را تشکیل می‌دادند، نه تنها بر اساس تجهیزات تسلیحاتی ایرانی‌ها جمع‌آوری نشده بودند، بلکه بر مبنایی که خود آنان دارا بودند، مجهز شده بودند. علاوه بر این، ایونی بودن بسیاری از افراد سپاه ایران، یونانیان آسیا را در این نبرد با یونانیان اروپا متحد نمود، این مشکلات سبب شد تا خشایارشا امید هرگونه انتقام مجدد از یونانی‌ها را از دست بدهد. پایان یافتن اسطوره‌ی شکست‌ناپذیری ایرانی‌ها و خدشه‌دار شدن اعتبار ناوگان فنیقی‌ها از دیگر پیامدهای لشکرکشی خشایارشا به یونان بود، به گونه‌ای که یونانیان اروپا، یونانیان شرقی و تا مدتی قبرس در برابر ساحل فنیقیه نسبت به اقتدار شاهنشاهی هخامنشی بی‌اعتنا و گستاخ شدند (کوک، ۱۳۸۸: ۲۲۶).

هرودت از وقوع شورش در ایونیه بلافاصله بعد از پایان نبرد خشایارشا با یونان می‌گوید: «وقتی به ساموس بازگشتند به گفتگو در این باره پرداختند که همه‌ی جمعیت ایونی را از ایونیه تخلیه کنند و در خاک اصلی آنان اسکان دهند و سرزمین ایونیه را برای بربرها باقی گذارند، چون می‌دانستند حمایت از مردم ایونیه برای همیشه امکان پذیر نیست و اگر یونانیان در آن زمان آنجا نبودند، کمترین امیدی برای ایونی‌ها که بتوانند در برابر بربرها ایستادگی کنند وجود نداشت و تاوان سنگینی برای شورش مجدد خود می‌پرداختند» (Herodotus, 1914: 2/347). آتلی‌ها و اسپارتی‌ها به این شورش یونانی‌های آسیای صغیر کمک می‌کردند، در عین حال از بازگشت و مقابله‌ی نظامی پارس‌ها در هراس بودند. هرودت درباره‌ی مشورت پلوپونزی‌ها با آتلی‌ها بدین گونه گزارش می‌دهد: «در این شرایط رهبران پلوپونزی پیشنهاد کردند اقوام شهرهای

دریایی یونانی که جانب ایران را گرفته بودند را از شهرهایشان برانند و به جای آنان ایونی‌ها را مستقر سازند. اما آتنی‌ها به هیچ وجه فکر تخلیه‌ی ایونیه از جمعیت و نیز این را که پلوپونزی‌ها بخواهند درباره‌ی سرنوشت مهاجرنشین‌های آتن تصمیم بگیرند نپذیرفتند و به شدت با این پیشنهاد مخالفت کردند و پلوپونزی‌ها ناچار تسلیم شدند» (Ibid, 1914: 2/347-348).

به نظر می‌آید پلوپونزی‌ها یا همان اسپارتی‌ها که می‌خواستند به سرعت به پلوپونز بازگردند، به ایونی‌ها پیشنهاد دادند تا مهاجرت کنند، چراکه در برابر حمله تلافی‌جویانه و قابل پیش‌بینی پارسیان توان پایداری ندارد، اما آتنی‌ها با این استراتژی مخالفت و حرفشان را پیش بردند. هرودت در ادامه گزارش می‌دهد: «پس بدین گونه متحدان اهالی شهرهای ساموس، خیوس، لسبوس و سایر جزایر، یعنی کسانی که در آن هنگام با یونانیان همکاری کرده بودند، در ائتلاف خود پذیرفتند و از آنان به قید سوگند قول گرفتند به این اتحاد وفادار بمانند و هرگز آن را ترک نکنند. آنگاه کشتی‌های یونانی به قصد ویران کردن پل‌های قایقی شناور هلسپونت حرکت کردند، چون می‌پنداشتند هنوز بر جای خود باقی هستند» (Herodotus, 1914:2/348). دیودور سیسیلی نیز از چاره‌اندیشی و قرارداد اتحاد یونانیان با ائولی‌ها و ایونی‌ها سخن رانده است، و به آن‌ها پیشنهاد شد تا آسیا را ترک و جایگزین کسانی در خاک یونان شوند که در جنگ از ایرانی‌ها حمایت کرده بودند، اما آتنی‌ها به سبب آنکه آنان بعد از استقرار در خاک یونان، آتن را به عنوان کرسی حکومت نخواهند پذیرفت، ایونی‌ها را به ماندن در خاک آسیا متقاعد کردند (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۲۳۷-۲۳۶). بدین ترتیب تشکیلی که بعدها اتحادیه دلوس نامیده شد، بلافاصله بعد از نبرد میکال پایه‌گذاری شد، و شمار اندکی از دولت شهرهای آسیای صغیر، دولت شهرهای جزیره نشین و جزایر بین دلوس و ساموس به آن پیوستند (بریان، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۱۲۳؛ کورت، ۱۳۷۹: ۶۸) جسارت ائتلاف نظامی یونانی‌های ضد ایرانی به حدی بالا گرفت که مدام در دولت شهرهای یونانی غرب آسیای صغیر و مصر دخالت می‌کردند، و شورش‌های آن مناطق با تحرک‌های یونانیان مرتبط بود.

خشایارشا بعد از لشکرکشی به یونان، برنامه نظامی تدافعی در مناطق مجاور با یونان در پیش گرفت. در بهار سال ۴۷۸ پ.م پوزانیاس ناوگان یونان را به سمت سواحل شاهنشاهی هخامنشی در آسیای صغیر به حرکت درآورد. بر اساس نوشته‌ی دیودور

سیسیلی پوزانیاس مأموریت داشت تا دولت شهرهایی یونانی تحت اشغال پادگان های ایران را آزاد کند (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۲۴۴). اما پوزانیاس مخفیانه با خشایارشا ارتباط برقرار کرد، اما رابطه‌ی پوزانیاس با خشایارشا فاش شد، به جای او سردار اسپارتی دیگری را به فرماندهی ناوگان انتخاب کردند، اما متحدان یونانی از شناسایی وی سرباز زدند، اسپارتی ها نیروهایشان را از ارتش متحده فراخواندند، در نتیجه دولت‌های یونانی که تمایل ادامه‌ی جنگ با ایرانی‌ها داشتند، به سوی آتنی‌ها تمایل یافتند (همان، ۳۰۰). اتحادیه‌ی نظامی دلوس، تراس و داردانل را از چنگ ایرانی‌ها بیرون کشید و در تاریخ ۴۷۵-۴۷۶ پ.م یونانی‌ها به فرماندهی سیمون دژ ایتون را به محاصره درآوردند؛ اما در آن روزها تغییرات سیاسی مهمی در آتن صورت گرفته که به نفع خشایارشا تمام شد. دشمنان تمیستوکل با یکدیگر متحد شده، و اذهان عمومی را در آتن علیه او تحریک کردند، به گونه‌ای که تمیستوکل با مراجعه به آرای عمومی محکوم به تبعید شد (همان، ۳۰۱). پلوتارک هم به نارضایتی مردم از تمیستوکل اشاره می‌کند، و از ارتباط پوزانیاس با ایرانی‌ها و نامه‌نگاری‌اش با پادشاه ایران سخن رانده است، همینطور می‌گوید که سیمون از فرصت استفاده نمود، با توجه به محبوبیتی که کسب کرده بود، توانست سرداری ناوگان یونان را از پوزانیاس بگیرد (پلوتارک، ۱۳۸۰: ۱۰۹-۱۰۸). نبردهای بعدی سیمون با ایرانی‌ها چندان دامنه‌دار نبود، و بیشتر با غنایمی که به دست می‌آورد، مزد سرنشینان ناوگان یونان را می‌داد (بریان، ۱۳۹۲: ۱۱۶۹/۲)، چراکه به نظر می‌آید، خشایارشا از اختلاف آتنی‌ها با سایر متحدانشان باخبر بود، و از این جریان سود می‌برد. پس از جنگ در اوری مدون، بسیاری از شهرهای سواحل جنوبی آسیای صغیر به اتحادیه‌ی یونانیان متمایل گشتند. در این زمان فرماندهان ارتش هخامنشی در پایگاه های کیلیکیه، قبرس، فنیقیه و پامفیلیه نیرو بسیج می‌کنند (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۲۶۴-۲۶۳؛ پلوتارک، ۱۳۸۰: ۱۱۶). پلوتارک درباره‌ی پیروزی یونانی‌ها در اوری مدون با اغراق می‌گوید: «این پیروزی‌های کیمون پادشاه ایران را چندان در فشار گذاشت که ناگزیر گردیده صلح را اعلام کرد» (پلوتارک، ۱۳۸۰: ۱۱۹). همینطور این زندگی‌نامه‌نویس یونانی در ادامه از قول کالیستنس می‌گوید که پادشاه ایران هیچ یک از این شرط‌های صلح را نپذیرفت (همان، ۱۱۹). بعید به نظر می‌آید خشایارشا حتی در اواخر حکومتش با یونانی‌ها قرارداد صلح بسته باشد، اما دامنه‌ی آسیب‌رسانی یونانیان به مواضع و منافع ایران در دریای اژه و مدیترانه به حدی بود که علاوه بر دخالت در دولت شهرهای

یونانی زبان آسیای صغیر، مصر را هم فرا گرفت، به گونه‌ای که بعد از مرگ خشایارشا و به قدرت رسیدن اردشیر اول به شورش مصر کمک کردند و مشکلاتی برای شاهنشاهی هخامنشی ایجاد نمودند که پرداختن به آن از محدوده این گفتار خارج می‌باشد.

نتیجه‌گیری

حکومت هخامنشیان که بر اساس سازمان و تشکیلات منظمی استوار بود، برای جلوگیری از تهدیدات داخلی و خارجی و همچنین کشورگشایی نیازمند یک نیروی نظامی مقتدر بود. لذا ارتش نقش مهمی را در حکومت هخامنشیان ایفا می‌نمود. اگرچه پایه‌های یک ارتش قدرتمند در دوره کوروش اول و داریوش بزرگ پایه‌ریزی شده بود، اما این ارتش در دوره خشایارشا به منظور حفظ قدرتمندی اش و نیز ادامه سیاست‌های کشورگشایی دچار تحولاتی شد که بر ساختار جنگی هخامنشیان تأثیری وافی گذاشت.

خشایارشا که وارث همه قدرت و شکوه شاهنشاهی شده بود، میل شدیدی به جلال و شکوه داشت و در همین راستا این علاقه اش را نیز در نظام تشکیلات ارتش اعمال کرد، به گونه‌ای که در زمان او سپاه ایران به بزرگترین نیروی نظامی تبدیل شد که در سراسر دنیای آن زمان نظیر نداشت. یکی از تحولاتی که در زمان او در ارتش صورت گرفت تقویت نیروی دریایی بود. به نظر می‌رسد زمانی که خشایارشا تصمیم گرفت به یونان حمله کند، به خوبی می‌دانست که بدون داشتن نیروی دریایی مجهز و کشتی‌های جنگنده کاری از پیش نخواهد برد، لذا در زمینه تقویت نیروی دریایی با کارتاژها وارد مذاکره شد. در راستای این سیاست، همچنین خشایارشا در تمام سواحل تحت اقتدارش در سرزمین‌های مصر، فنیقیه، قبرس، کیلیکیه، پامفیلیه، پی سیدیه، لیکیه، کاریه، میسیه، ترواد، بیتینیه، پونت و تمامی شهرهای واقع در هلسپونت کارگاه‌های کشتی‌سازی برپا ساخت. به همین دلیل، با استفاده از مهارت فنیقی‌ها، قبرسیان و یونانیان تابع شاهنشاهی هخامنشی، نیروی دریایی را بازسازی کرد.

از دیگر تحولاتی که در ساختار ارتش هخامنشان انجام داد، چند ملیتی کردن ارتش بود. خشایارشا در بخش نیروی زمینی نیز از اقوام تابع سربازگیری می‌نمود. نیروی زمینی ارتش خشایارشا شامل پارسی‌ها، مادی‌ها، کیس‌سی‌ها، هیرکانی‌ها، آسوری‌ها،

باختری‌ها و ساک‌ها (سکاها) بود. نیروی دریایی نیز شامل اقوام ساحل نشین شرق و جنوب دریای مدیترانه مانند مصری‌ها، قبرسی‌ها، فنیقی‌ها و یونانیان تابع شاهنشاهی هخامنشی بودند. به طور کلی اساس و بنیاد سپاه خشایارشا متشکل از سربازان رسمی و نیروهایی که از عشایر ساکن در داخل قلمرو شاهنشاهی و کوچ‌نشینان مرزها فراهم شده بود. در زمینه ابزارها و ادوات نیز خشایارشا تحولاتی را ایجاد کرد. سپرهای کوچک، زره سبک، کمان بلند و محکم، نیزه، قمه، تیرهای مسلح به پولاد آبدیده و نیز، زوبین‌های کوتاه، قمه‌های کوتاه، تبرزین، گرز از جمله ابزارها و ادواتی بودند که سپاهیان خشایارشا در جنگ‌ها از آن‌ها استفاده می‌کردند که بخشی از آن‌ها ابزارهایی بود که ارتش هخامنشیان قبل از خشایارشا از آن‌ها استفاده نمی‌کردند و برای اولین بار در دوره هخامنشیان از آن‌ها استفاده گردید. سخن پایانی آنکه تحولاتی که خشایارشا در ارتش هخامنشیان ایجاد کرد نه تنها در کارکرد جنگی ارتش تأثیری زیادی گذاشت، بلکه موجب قدرتمندی خشایارشا و پیروزی‌های پی در پی او و سرکوب دشمنان گردید. تحولاتی که او در ساختار ارتش انجام داد تا پایان حکومت هخامنشیان باقی ماند.

فهرست منابع و مآخذ

- احتشام، مرتضی (۲۵۳۵). *ایران در زمان هخامنشیان*، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- اشتری، محمدقلی (۱۳۴۹). «گزارشی درباره بنیادهای تاریخی ارتش خشایارشا»، بررسی-های تاریخی، بهمن و اسفند ۴۹، ش ۳۰، صص ۲۹۴-۲۵۷.
- بادامچی، حسین (۱۳۹۵). «سواره نظام بابلی در ارتش هخامنشی: تحلیل یک سند بابلی درباره زمین اسب»، تحقیقات حقوقی، پاییز ۹۵، ش ۷۵، صص ۷۲-۲۵۳.
- بریان، پی‌یر (۱۳۹۲). *تاریخ امپراطوری هخامنشیان*، ج ۲، ترجمه مهدی‌مسار، تهران: نشر علم.
- پلوتارک، (۱۳۷۹). *حیات مردان نامی*، ترجمه ی رضا مشایخی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۱). *ایران باستان*، ج ۱، تهران: زرین.
- داندامایف، محمد ع (۱۳۸۹). *تاریخ سیاسی هخامنشی*، ترجمه ی فرید جواهر کلام، تهران: فرزانه روز.

نقش اصلاحات نظامی خشایارشا بر عملکرد نظامی ارتش هخامنشی | ۱۶۳

- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷). *تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام*، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- سامی، علی (۱۳۵۶). «سنگ نبشته خشایارشا به نام دیوان»، *فرهنگ و هنر*، دوره ۱۵، شماره ۱۷۶.
- سیسیلی، دیودور (۱۳۸۴). *ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی*، ترجمه ی حمید بیخس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: انتشارات جامی.
- کنزیاس، (۱۳۸۹). *پرسیکا: داستان‌های مشرق زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کنزیاس*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران.
- کورت، املی (۱۳۷۹). *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- گزنفون، (۱۳۸۱). *لشکرکشی کوروش یا بازگشت ده هزار نفر*، ترجمه ی وحید مازندرانی، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب.
- گیرشمن، رمان (۱۳۷۷). *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مانوئل کوک، جان (۱۳۸۸). *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه ی مرتضی ثاقب فر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات ققنوس.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۷). *ایران در عهد باستان*، تهران: امیرکبیر.
- یوسف جمالی، محمد کریم؛ شهابادی، علی اکبر (۱۳۹۳). «بررسی نقش و جایگاه نظامی ساتراپ‌نشین‌های غربی ایران در ارتش شاهنشاهی هخامنشی»، *پژوهش‌های تاریخی*، ش ۲۴، صص ۷۶-۵۷.

منابع لاتین

- Burn, A. R, (1985). *“Persia and Greeks”*, C. II, London, The Cambridge University Press.
- Herodotus, (1964). *The Histories of Herodotus*, translated by George Rawlinson,
- Kent, Roland, G., (1950). *Old Persians*, New Haven, American Oriental Society.
- Sumner, W.M., (1968). «Achaemenid settlement in the Persepolis plain», *American Journal of Archaeology*, vol. 90. No. 1, Jan.
- Thucydides, (1951). *The Peloponnesian War*, by John H. Finley. JR, New York, The Modern Library Vol.1, London: New York, Dent & Sons LTD.

- Xenophon, (1960). *Cyropaedia*, Translated by Walter Miler, in The Loeb Classical Library, London, W. Heinemann.

Archive of SID